



۲۰۲۱/۰۱/۰۸

م. اسحاق نگارگر

مردم جهان بر روی انبارهای بزرگ سلاح های گشتار جمعی

هیچ کس عقده ای از کار جهان باز نکرد
هرکه آمد گرهی چند برین کار افزود
(صائب)

بیچاره مردم جهان که امید به سیاستمداران قطب های مختلف عقیدوی بستند تا بالاخره یکی پیدا شود و به مشکلات اصلی جهان توجه نماید. مردم می پنداشتند که دیموکراسی نظامی مبتنی بر اراده مردم است و مردم سیاستی را که خواهند با رأی ندادن بدان آنرا از دستور عمل سیاستمداران دور می افکنند اما بدبختانه دیموکراسی شکار منفعت کمپنی های بزرگ انحصاری شد و آن لبرالیسمی که برضد جنگ و خودسری های منفعت جوی بود به تدریج کنار گذاشته شد و بزرگ ترین نظامهای مبتنی بر انتخاب مردم به بزرگ ترین ستمگران و جنگ افروزان جهان بدل شدند.

باز " مارکس " همانند پلنگی غران وارد معرکه شد و به مردم گفت:

شما درمانده اید!

بدانید که دولت خصلت طبقاتی دارد و این دیموکراسی ها که شما بدان دل خوش کرده اید برای استثمار و بهره کشی از شماست و اگر رنجبران جهان متحد شوند و دکتاتوری پرولتاریا را برپا دارند دیگر فقر، گرسنگی و بیماری از میان خواهد رفت و جهان در نهایت امر به بهشت یک جامعه بی طبقات وارد خواهد شد.

بدبختانه آن دولت ها آزادی های فردی مردم را نیز سلب کردند و چون نظام های دیموکراسی را مال بورژواها و دشمن می پنداشتند به کارزار رقابت های تسلیحاتی پرداختند و کار انکشاف سلاح های معمول به انکشاف سلاح های کیمیاوی، بیالوژیکی و اتمی رسید.

در چند روز گذشته دو اثر دلچسپ را مطالعه کردم. یکی داستانی بود در باره یک دخترک یازده ساله اوکراینی به نام " کاتیا دیکو ". نویسنده کتاب به نام " اندریا وایت " کتابش را در باره فاجعه " چرنوبیل " نوشته اما بدان، انداز داستانی و بسیار زیبا داده است.

قهرمان کتاب " کاتیا دیکو " در بیست و پنج اپریل ۱۹۸۶ یازده ساله شده بود. پدرش " ایوان " که در نیروگاه اتمی چرنوبیل کار می کند و مادرش که معلمه است هر دو تصمیم گرفته اند که سالگروه یازده سالگی او را با جشنی نسبتاً بزرگتر برگزار کنند و به همین دلیل تخت و فرنیچر اتاق خواب دخترک را نو کرده اند و برای اینکه دختر را گرفتار هیجان یک شادمانی غیر قابل توقع یا سرپرایز بسازند مادرش از او دعوت می کند که با سگش " نوایزی " به جنگل برود تا آنان به کار خود بپردازند.

دخترک دهکده خود را که نامش " یانوف " است بسیار دوست دارد و به هر گل و برگ محیط زیست خود عشق میورزد.

دخترک دیر وقت در جنگل می ماند و وقتی باز می گردد پدرش برای او اتاقش را نشان میدهد. شب سالگره اش همه برایش تحفه ها می آورند. " بوریس " همسایه اش که موترسایکل دارد در خانه شان می آید و دخترک از او می خواهد که او را با موترسایکل یک چکر بدهد.

این دخترک یازده ساله در ذهن خود آن پسر بیست ساله را بای فرند خود حساب می کند و حال آنکه او گرل فرند دیگر دارد. همه چیز به خوبی می گذرد. دخترک تحفه های زیبا گرفته است و بسیار هیجان دارد که فردا از مکتب باز گردد و با تحفه های خود بازی کند. سگ و ماکیان خود را نیز دوست دارد. فردا که بیست و شش اپریل ۱۹۸۶ است " ری اکتور چهارم " چرنوبیل انفجار می کند و دهکده این ها را با شهر نزدیک شان سرزمین مرده اعلان می کنند و او را با مادرش به کیف پایتخت اوکراین انتقال می دهند و دهکده شان را کاملاً زیر خاک می کنند. خلاصه که دخترک نه با تحفه های خود بازی می کند و نه دیگر سگ و ماکیان خود را می ببیند. بوریس که دخترک او را دوست داشت در انفجار چرنوبیل زندگانی خود را از دست میدهد و هنگامی که در کیف می روند در شفاخانه موهای او و مادرش را از ته می تراشند و دختران در مکتب او را که حالا سرش کل است مسخره می کنند و دخترک با همه مصیبت ها تصمیم می گیرد که ضررهای مواد رادیواکتیف را مطالعه کند، وقتی میدانند که مواد رادیواکتیف برای صحت اشخاص بسیار زیان دارد با پدر خود بحث های گرم و داغ می کند و پدرش که کمونست بسیار متعصب است هنوز هم به کار خود در چرنوبیل که نظام شوروی به دروغ ادعای مصون بودنش را دارد ادامه میدهد و حرف های دخترک را جدی نمی گیرد تا که پدرش نیز در اثر تنفس مواد رادیواکتیف به سرطان غده تیروئید مبتلا می شود و در چهل و دو سالگی می میرد.

دخترک به تلاش های خود ادامه می دهد. اتحاد شوروی ورشکست و اوکراین از شوروی جدا می شود و رئیس جمهور اوکراین رسماً نیروگاه چرنوبیل را می بندد اما می گویند که سرزمین های اطراف چرنوبیل برای صد سال آینده قابل زیست نیست.

دخترک در حالی که جامه مصونیت از مواد رادیواکتیف به تن دارد به دیدار دهکده خود یانوف که حالا زیر خاک دفن شده است می رود و نزدیک خانه خود تنها زنجیر سگ و یکی از گدای های خود را پیدا می کند و گرفتار هیجان عجیب می شود.

من پس از مطالعه این کتاب کمی راجع به نیروی ویرانگر اتوم کنجکاو شدم و در ردیف کتابهای کندل رساله ایرا یافتم که خانمی فعال حقوق بشر بنام الینوروتگر آنرا زیر عنوان ابرقدرتهای جهان چه اندازه خطرناک استند نگاشته است. به اساس تخمین او امریکا ۵۱۱۳ راکت اتومی آماده شلیک دارد و غیر از این سلاح های بسیار کیمیایی و بیالوژیکی نیز در زرادخانه اش یافته می شود.

در سال ۲۰۱۱ هفتصد بلیون دالر بودیجه نظامی امریکا بود.

چین دارای بزرگترین اردوی دنیاست که دو ملیون و سه صد و سی و سه هزار پرسونل نظامی دارد. در نومبر ۲۰۱۴ روس برای چین ۴۰۰ راکت اس چهار صد فروخته است که ششصد کیلومتر فاصله را هدف می گیرد و سرعت آن ۱۷۰۰۰ کیلومتر در ساعت است. برتانیه در درجه سوم قرار دارد.

روسیه سالانه ۳۰۰ بلیون دالر خرج انکشاف سلاح های عصری می کند و ۷۵۰۰ راکت اتومی دارد که استفاده از آن فقط چند دقیقه وقت کار دارد.

کوریا شمالی که به حساب یک ضرب المثل انگلیسی همان نرگاو مست در دوکان آینه فروش است همین دیورور بم هایروجن خود را آزمایش کرد. در آن دیار گاو دیوانه اش شکم مردم خود را خالی ولی زرادخانه های سلاح های گشتار جمعی را پُر نگاه داشته اند.

اسرائیل که متحد نزدیک امریکا است نیز یکی از همان کشورهای خطرناک است که مخفیانه سلاح های اتمی انکشاف میدهد ولی متحدانش در غرب دیده های خود را در مورد اسرائیل نادیده می انگارند.

پاکستان، هندوستان، ایران هر کدام در این رقابت های تسلیحاتی سهم دارند و خلاصه همین که مردم جهان بر روی انباری از سلاح های گشتار جمعی نشسته اند و در شرایطی که کودکان جهان از سرما، گرسنگی و بیماری می میرند مقدار قابل توجه ثروت جهان صرف رقابت های تسلیحاتی می شود زیرا که رهبران جهان یکی بر دیگر اعتماد ندارند و یکی با دیگر راست نیستند.

تجربه چرنوبیل نشان داد که اشتباه انسان می تواند ازدهای خطرناک این سلاح ها را از بند رها کند و تجربه فوکوشیما نشان داد که حوادث طبیعی نیز می تواند با ویران کردن تأسیسات اتمی فاجعه بیافریند و انسان که مدعی است اشرف مخلوقات است تمدنی را که محصول زحمت قرن هاست و ملیون ها دانشمند زندگی را وقف آن کرده است فدای غرور و خود سری نماید.

وقتی من به یاد می آورم که دهان رهبران آن روز جهان تا چه اندازه کف می کرد و با چه هیاهو داستان سلاح های گشتار جمعی عراق را بر سر دایره افکنده بودند شعر حافظ در ذهنم جان می گیرد که:

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند

آیا وقت آن نرسیده است که رهبر امریکا که به خاطر کودکان امریکا که زندگانی شان فدای اسلحه فاقد کنترل خود شان می شود اشک می ریزد، اشکی نیز به خاطر کودکان گرسنه و بیمار جهان بریزد و چون کشور خود را رهبر بلامنازع جهان می پندارد در راه امحای کامل سلاح های گشتار جمعی پیشقدم شود که در این معرکه هر که را بررسی که چرا سرمایه ملی را وقف ساختن سلاح های گشتار می کند پاسخ همین است که از ترس امریکا.

شکسپیر در "هملت" می گوید:

اگر ما با خود صادق باشیم با هیچ کس نمی توانیم کاذب باشیم.

درد همین است که رهبران جهان با خود صادق نیستند و بنا بر این نمی توانند با دیگران هم صادق بمانند.

فاعتبروا یا اولی الابصار. جمعه هشتم جنوری ۲۰۱۶ برمنگهم نگارگر



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا کلیک کنید](#)